

# دنیا و زهد

هرگاه خداوند برای بنده ای نیکی خواهد او را به دنیایی رغبت کند و در دینت فهمیده سازد و به عیوب دنیا مینا کند. و هر که را این خصلت داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده. هیچ کس حق را از دری نجهت بهتراز در زهد و این ضد راهی است که دشمنان حق می جویند و آنها رغبت به دنیا را می طلبند. به راستی که بر شما حرام است که لذت ایمان را پیشید تا زمانی که نسبت به دنیایی رغبت نباشید. (حضرت امام صادق علیه السلام)



جهان پیری است محبوب و فریبا غرور است این متاع دون دنیا

حریم دل بجز جای خدا نیست بر این بیمار جز عشق دوا نیست

زهی آن دل که دلدارش خدا بود نظرگاهش حریم کبریا بود

به فانی چون سرود عمری رفیقی بجویدان سرود عشق حقیقی

حضرت استاد

# . روزی بر تو گذشت که هر چند مادر لذایذ اطعمه و اشربه، میوه های گوناگون و خورش های لذیذ بر تو می شمرد تو جز شیرش چیزی را قبول نداشتی رنج ها برد تا تو را از شیر باز گرفت، اکنون که کامت لذت صدگونه طعام را چشیده اگر استکانی شیر مادر در دهانت ریزند، استفراغت دست دهد. دنیای دنیا پرستان نیز در کام عارفان چنین است. (عبادت عاشقانه ص 269)

# . دل از آن دلبر است که جاودانی است. به هر چه دل بستنی جز این است که یا تو بر پای و او را از تو می گیرند و یا او بر پاست و تو را به گورستان می کشند. (سفر محرم ص 51)

# .

دلبری زان دلبر افونگر است که مس دنیا از او همچون زر است

هست دنیا مسگر آباد فریب ای خوش آن کوزرگانش شد نصیب

اولیاء را زر به طاعت می دهند ره به بازار عبادت می دهند

# دلبری را می‌نشد غیر او کل شیء ملک الا وهم

حضرت استاد

# . جام دنیا خالی است و کامش با ناکامی است، دل بدو بستن خامی است  
چرا که حاصلش بدفرجامی است. (تذکی ص 23)

# . با افزونی مال مسئولیت خویش و رنج و فکر خویش در افزایی و آسایش  
در آرامش است و مال زیاد را با آرامش دشمنی است. (تذکی ص 44)

# . چون دنیا با تو رو کند در هزاران گناه بر تو باز شود که فقر یک درد  
است و صد سلامتی، و توانگری یک سلامتی و صد درد است. (همان ص 44)

# . ای عزیز! فقر حقیقت است مر بنده را و توانگری غرور است او را. اگر  
در مقام سلیمان باشی اگر از غنا دمی زنی نادانی که توانگر حقیقی و ذات بی  
نیاز اوست. بنده خاکی را چه سزد که دم از غنی زند. (همان ص 44)

# . همی دان که تا دنیا با تو روی نیاورده محسود خلیق نیستی و به مجرد  
آنکه دنیا با تو لبخند زد همه بر تو حسد برند عجب دارم بر مردم این جهان که  
بر مرد خدا حسد نبرند که دنیا و آخرت از آن اوست و بهشتش از همین جهان  
شروع شده است. ولی بر اهل دنیا حسد برند که چرا خداوند باری بر دوششان  
بیشتر نهاده به خدا اگر پرده برمی افتاد خدائیان محسود همه خلیق بودند.

(همان ص 46)

# . بیاندیش که خدا شایسته ها را به شایستگان دهد. اگر دنیا شایستگی داشت پیامبران را از آن سهم بیشتری بود و اولیای خدا از آن بهره مند بودند در حالی که در تاریخ انبیاء دیده ای که همه مردمی تهی دست بودند و بر فقر هم افتخار می کردند. (بانه ص 49)

# . در میان پیامبران هیچ يك را دنیایی نبود. و اگر در اطراف سلیمان چیزی از دنیا به خاطر داری او را دنیاوی نه به تن چسبیده بود و نه به جان که از سبد بافی امرار معاش می نمود و به جان اگر مشغول به تماشای اسبی شد بلا فاصله با خدای مراجعت کرد و خداوند او را اوّاب یعنی: رجوع کننده خواند . (بانه ص 50)

# .

روی خورشید تو جویم که در این ظلمت راه جز سرکوی تو امید دگر نتوان داشت

تکیه بر یار کن و یآوری دهر مجوی تکیه بر ثابت و سیار و قمر نتوان داشت

دقتر عمر بجز یک ورقش باقی نیست چون بهم افتد از او غیر سمر نتوان داشت

دل چه بندی به سرایی که به هنگام زوال جز دل خون شده و دیده می تر نتوان داشت

حضرت اتاد

# . بیشتر ثروت ها از ناحیه غصب و ظلم اندوخته شود و بیشتر مقام ها از ناحیه زور. تو گر خواهی دامنت را گردی ننشیند، از این جهان نه مقامش

خواه نه غنا، که حداقل این یقین بر همه حاصل است که عنقریب فقیر کوچ نشین با شاه کاخ نشین در يك منزل هم تراز گردد هم آیند و دست های تهي بر خاک ساینند و این منزل نه چندان دور است.

(تجلی ص 103)

# . تو نخست تشویش روزی خود را داری و چون روزیت فراهم آمد، در اندیشه آینده فرزندان باشی. بنگر که چون دانه خرمایی در دهان نهادی هسته آن را نتوانی خورد آنرا بیرون اندازی. در همان حال او با تو سخنی دارد، بشنو تا چه می گوید، گوید: گوشت من روزی تو بود. اما خداوند مرا جهت روزی فرزندان تو قرار داده، بنابراین بیهوده در تشویش نباش که خالق رزاق از هم امروز پایه های روزی نیامدگان را نیز آماده ساخته.

(اندر نگاهش 34)

# . زهد یعنی محزون نشوید به آنچه از دست داده اید یا خوشحال نشوید از آنچه به دست آورده اید، بلکه نگاه شما و تکیه شما به صاحب خانه باشد.

(اندر نگاهش 90)

# . خویشتن را در گل و لای محبت دنیا میالای، گمشده جاننت را نشانت دادم، بر آن باش که گام در مسیر وصول به آن نهی، کمر بر بند و سبکبار عزم آن مقصد کن که خداوند در انتظار است.

(تجلی مقامات ص 36)

# . در آن زمان که خزان مرگ صفات را از عالم طبیعت برچیند، گل رخان را زردی و پژمردگی فراگیرد؛ عطرها عفونت پذیرد؛ گل ها پژمرده و پرپر شوند؛ شاخ های سرسبز گلشن، هیزم گلخن گردد، این دلبستگان و تهي داستان وای که چه رسوا مانند. این جمال و زینت از آن آفریده شد تا تو از پس حجاب های آن، ذات جمیل نگری؛ نه پای بند آن شوی. که پرتو جمال روزی بر خاک افتد و روزی دیگر بر چیده شود.

(تجلی ص 64)

# . ای عزیز! کلام خدا را همچون پیامبران شنیدن و به جلالت او همچون فرشتگان نگریستن با چشمان دل به مشاهدت عالم غیب نشستن و ملکوت آسمان ها را نظاره بهتر، یا همچون حیوان، عمر به تمنای آب و علف و جفت صرف کردن؟!

(تجلی آخروس 34)

# . دانی که دنیا با تمام دلربائیش مطلوب جان انسانی نیست. ممکن است تمنیّات بدن خوراک مطبوع، بستر نرم و خانه مجلّل باشد اما روح انسانی با این ها رامشی ندارد و گنج عظیمش را وصول به تمنیّات دنیاوی پر نمی کند. در وصول به هر تمنیّایی احساس خلأ می نماید. از طرفی چون فنای همه را مطلع است جدایی ز دل بسته های خویش را پیشا پیش می بیند لاجرم در حین دلبستگی همیشه دغدغه فراق در جانش هاله غمی را احساس می نماید و این همان فرمایش خلیل الله است که فرمود: (( لا أُحِبُّ الْآفِلینَ )) (انعام آیه 76) «

(بهان ص 43)

# . عزیزا! تا بال است آهنگ بالا کن، چرا که پر را برای پرواز داده اند، مرغان لاشه خوار همیشه سر در زمین دارند. مشامشان با لاشه مأنوس است، تو را که آسمان و دریا زیر بال و پر است خاک بازی بس دریغ نماید!

(از خاک تا افلاک ص 11)

تو به تن حیوان، به جانی از ملک      تا روی هم بر زمین هم بر فلک

ما همه مرغایانیم ای غلام      بحر می داند زبان ما تمام

(مولوی)

# . خداوند هیچ و عدم را به رنگ نطفه ظاهر نمود، سپس او را به اوج آفرینش خویش در سایه خرد و شنوایی و بینایی که احساسات برترین انسان است راه داد و در سایه همین مواهب توانست بسیاری از اسرار عالم را به تماشا نشیند و مُدرک و عاقل کل موجودات گردد و شأن همه موجودات این است که معلوم و معقول وی گردند. بنا براین شایسته است انسان را که بیندیشد، تا که او را از نیستی به هستی آورد؟ و این همه قوه و استعداد به او داده، جا دارد اکنون که بال و پر دارد و آسمانش در اختیار است پرواز کند و آسمان ها را زیر بال و پر خویش آورد و به آشیان تنگ و تاریک دنیا قانع نباشد.

(جان ص 27)

# . دانی که در سال، چند روز همه شهر، دکان ها بر بندند و کسب تعطیل کنند و مردم چون این دانند، از روز قبل تهیه زاد و توشه کنند تا روز بعد گرسنه نمانند. در شگفت از اینم که روزی گرسنه و بی زاد ماندن هیچ کس را نکشته است، اما همه دانند که بازار کسب دنیا عنقریب تعطیل شود و دیگر هیچ گاه دکان آن گشوده نگردد و فردایش را ابدیت در پی است، اما همه را از کسب غافل داشته. آیا این سحر شیطان نیست؟

(جان ص 96)

# . زهد بی میلی است، زاهد، دنیا را به قدر کفاف خواهد و از این رو مستغنی است و دنیا طلب هیچ گاه سیرایی ندارد، زین رو همیشه فقیر است.

(جان ص 104)

# . ای عزیز من ندیدم دنیا اندوزی را در آرامش و گر تو دیدی سلام ما برسان، بر عکس بس کسان قانع و متقی را دیده ام که در یک آرامش عمیق همراه با توکل به خدا و کم خواهی و اندک آرزویی، خوش زندگی می کنند.

(جان ص 106)

# . عزیزا! فطرت تمنای جمال دارد و جمیل برای انسان جاذب آید. آنچه مورد کراهت است چشم برداشتن از آن هنر نیست. خدا می کشد و دنیا نیز باید جاذبیت داشته باشد تا معلوم گردد که روح و جان و دل را محبوب کیست؟ تا گزینش میان دو مطلوب صورت نگیرد، امتحان معنی ندارد. آنان که از تماشای جمال او بهره بردند، دیگر به جمال مخلوق ننگریستند. (همان ص 108)

# .

جهان پیری است محجوب و فریبا      غرور است این متاع دون دنیا

حریم دل به جز جای خدا نیست      بر این بیمار جز عشق دوا نیست

زهی آن دل که دلدارش خدا بود      نظرگاهش حریم کبریا بود

به فانی چون سزد عمری رفیقی      به جاویدان سزد، عشق حقیقی

حضرت استاد

# . دنیا آسایش گاهی بر سر گذر گاه رهروان راه آخرت باشد. دیده آید که در میان راه سفر، استراحت گاه ها سازند تا مسافران در آن ساعتی بیارامند و از خستگی راه بیاسایند تا توان، تجدید کنند و دوباره سلوک و راه رفتن آغاز. یا دیده آید که در قرآن، خدا دنیا را لعب خواند و لعب به معنی بازیست و این بازی و بازیچه را حضرت حق تعالی خود تعیین فرمود، تا رهروان راهش در کنار اُنس با آن دمی بیاسایند، همچون زنگ راحت بین ساعات تدریس که کودکان و جوانان به بازی و نشاط پردازند و خود را برای تحصیل در زنگ



بعد مهیا نمایند. حال باید دانست که خطر آنجاست که آنقدر به این بازی پردازند که سفر را از یاد برند و حرکت را فراموش کنند و بار، آنگونه اندازند که آهنگ سفر، دیگر به گوششان نرسد. (همان ص 109)

# . اعتقادات ما نسبت به دنیا به ویژه، تکاثر و تغالب و تفاخرات، جز پنداری بیش نیست که این را همه بعد از مرگ می یابند، ولی خوش بر آنان که این پندار را در زمان حیات واپس زدند و هدف آفرینش خویش را یافتند و در ایام عمر به سوی آن هدف شتافتند. (همان ص 113)

# . سرنوشت دنیا را نه در مجالس بزم و سرور، بلکه در یک سکوت قبرستان، در بامدادی خلوت، به تماشا نشین. کسانی که در این جا خفته اند همه راست گویانی هستند که حقایق را با تو می گویند، در عالم سکوت بس راز دارند. خواهی بشنوی رازهای خفتگان را، گوش ده تا با تو چه می گویند: توان ها به نا توانی گرایید، جمال ها واپس رفته، زشتی ها آشکار شده، لطافت ها به خشونت گراییده، کاخ ها به تنگناجای گور مبدل شده، بستر اطلس برچیده جای خود به بستر خاک سپرده، یاران رمیدند، فرزندان پشت کردند، شوهران دل به دیگری بستند و زنان شوی دیگر گزیدند، اموالمان به تاراج وارثان رفت و خانه هایمان را دیگران ساکن شدند، یادمان به فراموشی سپرده شد. تفاخرها به باد رفت، منیت ها به پوچی گرایید، در اینجا جز نامه عمل چیزی مطرح نیست.

(همان ص 114)

# . ای عزیز! خداوند دنیا را نیافرید جز که آیت ذات او باشد تا از نشانه های آن، قصد کوی او کنند و قرب او یابند. نشانه ای که فرمود:  
(سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ نَزَّلَتْ آيَةٌ 53))

لذت حیات در کام عارفان بس شیرین و جهان بس جمیل و زیباست، نسیمش  
روح افزا و بهارش دلکش است. جهان بوی خدا می دهد، دنبال این بوی در آی  
تا به آن گلزار وصال رسی.) (جهان ص 124)

# . ای عزیز! تو مادام برای نان و آب تن، در کوشش هستی، در حالی که  
جانانت نزار و بیمار و شب و روز در تب و تاب است، بندگان خدا پیش از  
پذیرایی از تن، سفره جان را می گسترند سفره جان چیست؟ یاد جانان. و  
خوراک دل نیست الا یاد دلبر. (جهان ص 129)

نیت غیر از نور آدم را خورش      از جز آن جان را نیابی پرورش  
زین خورش ؛ اندک اندک دل ببر      کاین خوراک خر بود نی آن حر  
تا غذای اصل را قابل شوی      لقمه های نور را آکل شوی  
چون خوری یک بار از ماکول نور      خاک ریزی بر سر نان تور

مولوی

# . این بساط خاک را که گسترده اند، این باد و این باران را که به کار  
داشتند، این چشمه خورشید را که به پرورش گیاهان مأمور کردند، همه و  
همه، تا رزق و روزی تو و پیکر تو فراهم آورند تا این تن و پیکر تو این را  
داشته باشد که در کار خدا آید و از چند صباح زندگانی خویش برای وصول به  
پروردگارش بهره برد و در راه سلوک به سوی او گامی بردارد که به جان  
دوست، زندگانی جز در این آرمان و هدف پیشیزی نیارزد، پس با خدای خویش  
نجوا سر ده که: پروردگارا! این نان و آب خواه و ناخواه می رسد، ولی:

(جهان ص 130)

مراه قند و شکرهای خوش مهان کن      علف میاور پیشم که من نیم حیوان  
فرشته از چه خورد؟ از جمال حضرت حق      غذای ماه و ستاره ز آفتاب جهان

(مولوی)

# . ((عَظْمَ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ)) (خالق آن چنان در دل او بزرگ است که هرچه غیر اوست در دیدگانش کوچک است (حدیث همام، امام علی (ع)))

چون شخص به این منزل راه یافت جز به عظمت خدا و رضایت او نمی نگردد. لاجرم دنیا و آنچه در آن است در نزد او کوچک می شود آنچه را دیگران آب می پنداشتند و بعداً خواهند دانست سراب است، او هم اکنون آن را سراب می بیند. آنچه از وقایع دنیا برای دیگران کوه است برای او گاه باشد. و آنچه را در قیامت دیگران بینند وی هم اکنون بیند. (همان ص 229)

# . خوش به حال آن بندگان حق پرست که از دنیا جز وسایل سفر آخرت چیزی نیندوختند و آنچه را از تعلقات مزاحم سفر بود واگذاشتند، و ما سوای او را در هر تکبیر پشت سر انداختند. (همان ص 231)

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق      چار تکبیر ز دم یکسره بر هر چه که هست

(حافظ)

# . ((كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (تص آیه 88) ))

عزیزا! فعل را مضارع نفرموده تا نیستی عالم، موكول به آینده باشد. بلکه در زمان حال نابود است چرا که بی قیمومیت وجه الله یک لحظه موجود، وجود ندارد و وجودش همه وجه الله است اما این نیست را تو هست می پنداری و از آن هستت خبری نیست. (هدیه باص 181)

# . ای عزیز! جانت تشنه معرفت است، و انس با حق او را سیراب می کند، اما تو تا در بند لذائذ عالم غرور مانی هرگز بر سر سفره این مائده نشانند. (همان ص 223)

# . ای عزیز! مبدا که عالم ظاهر و تمتعات اندک آن چنانست فریبید که از اندیشه باطن عالم باز مانی و پنداری هستی همین جلوه گاه چند روزه است، و ندانی که این سرای اسفل السافلین است و تا اعلی علیین شاهراه مرکب تو است.

((يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)) (می دانند همین ظاهر حیات دنیا را و ایشان از آخرت غافلند) (روم آیه 7) ))

اگر کسی در چاهی متولد شود، و در همان جا خوراک یابد و رشدی کند، تصور نماید عالم همین تنگنای چاه است، و اگر شعاعی از خورشید در دقایقی کوتاه بر چاه افتد، نوری عظیم تر از آن برایش متصور نیست، ظاهر بینان دنیا را، جز این پندار درباره هستی نیست. (همان ص 259)

صاف و پاکی شو و از چاه طبیعت به در آمی که صفایی زنده آب تراب آلوده

(حافظ)

# . لذات مادی با تن آدمی سیر نزولی دارد، هر آنچه بر عمر بگذرد چون تن به دوران کهولت و پیری رسید، تمایل به لذات جنسی تعطیل گردد، بینایی و

شنوایی به نقصان گراید، اشتها از معده بر خیزد، بر خلاف لذات جان که اگر در ایام عمر در پی اکتساب آن باشی روز به روز آن لذات تمتعش بیش و لذاتش افزون تر گردد.

(همان ص 51)

# ای عزیز! جانت با مائده های آسمانی آشنا بود، گر سر بر آسمان نکردی، که راه توحید را بیابی، در این تنگنای کثرت غارتگران عالم طبع هزارت قطعه کنند و هر قطعه به جایی برند. مبدا از راه سماوات غافل مانی.

(مرغ سلیمان ص 30)

در هوای لب شیرین دهنان چند کنی      جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده  
به طهارت گذران منزل پیری و مکن      خلعت شیب چو شریف شباب آلوده  
شست و شوئی کن و آنکه به خرابات حرام      تا نگرود ز تو این دیر خراب آلوده  
پاک و صفائی شو و از چاه طبیعت به در آمی      که صفائی نهد آب تراب آلوده

(حافظ)

# در کودکی بازی، در نوجوانی هرزه کاری، در جوانی به دنبال آرایش و زان پس به نازش و چون پای در مسیر پیری رسید در افزون طلبی صد هزار خواهش. این گونه است بازی دنیا خواهی!

ای عزیز! مبدا تو را، که کلّ سعی و کوشش تو صرف کار دنیا گردد و از اندیشه فردای خود باز مانی و به چهار تمتع دنیا مشغول نازش و اطمینان باشی، که خداوند در این صورت زیان کارترین انسانیت داند:

(بگو خواهید تا شما را به زیان کار ترین ها خبر دهم؟ هم آنان که تمام کوشش خود را در کسب دنیا گم کردند و پندارند به کار نیکی مشغولند)

(گفت‌آیات 103, 104) (جهان ص 166)

# . دنیا و عالم مُلک نازل ترین عالم در تجلی اسمائی حق سبحانه و تعالی است و اسفل السّافلین است، بنابر این هر آنچه به مجردات نزدیک تر شویم تجلی اسماء ظاهر تر و بارز تر باشد. در همین عالم اسفل جز اسماء الله دلبری ندارند. یا دلبری از آن محسن است یا عالم و یا جمیل و یا معین و غیور و... که همه در هر جا جلوه کند پرتویی است از اسماء و صفات حضرت دوست. پس رو به مرکز آر که خزائن آن جاست.

((وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ)) (هیچ چیزی نیست جز این که خزائنش دست ماست ولی آنرا را فرو نیاوردیم جز به اندازه معین) (جر آیه 21)

(جهان ص 172)

# . ((و نیست این حیات دنیا الا بیهودگی و بازی. به راستی که سرای آخرت حیات سرمدی است اگر مردم بدانند)). (سوره عنکبوت)

دیده اید که کودکان، با خاک کوچه نان می پزند و ریگ کوی را به جای سکه دهند و نان گلین خرنند، گه یکی پادشاه و دیگری وزیر شود و یکی رعیت گردد. ولی چون شب فرا رسید روی به خانه آورند و مقامات اوهامی را رها کنند و کوچه را در سکوت وا گذارند. عارفان را بر تفاخرات و تکاثرات دنیا طلبان جز این نظر نیست؛ که به همان اندازه که این کودکان خاک باز، دست و صورت آلوده، لباس فرسوده، جیب تهی، از یاران جدا مانده به کاشانه باز کردند، خاک بازان دنیای دون، با نفس تیره، صورتی سیاه، نامه ای پریشان، و عمری به باد داده بر خدای خویش وارد شوند.

(جهان ص 233)

دنیا چو منام است و در او جمله خیال از راحت و رنج او مشو شاد و منال

بگذار خیالات و حقایق را جوی زیرا که حقایق نپذیرند زوال  
خواب است و خیال این جهان فانی در خواب کجا حقیقت خود دانی  
چون روی بسوی آن جهان کردانی پیدا شودت حقایق پنهانی

# . ای عزیز! اگر نبود، صحنه ای جز آن گاه که یکی از یاران خود را با دست خود به گور می سپارید، بند کفن او را باز می کنید و چهره لطیف او را بر روی خاک می نهید کافی بود که برای دنیا وقعی قائل نباشید، ولی متأسفانه عبرت ما ساعاتی بیش نیست و چون روزی چند بگذشت باز دست در آغوش دنیا می کنیم. که آنچه برای زیارت قبور و تشییع پیکر عزیزان توصیه شده بیش از آنچه نصیب متوفی است نصیب خود انسان است تا با منزل آینده خویش آشنا باشد. راه منزل را گم نکند و مهمان خانه دنیا را با سرای ابدی خویش اشتباه ننماید.  
(کثر اعرص 180)

# . ای عزیز! اگر شمیم عطر آگین وصال، شامه تو را نواخت و نسائم قرب در دلت بهاران آورد، دیگر دنیا برایت تنگ می شود و دنیاداران را تاب دیدارت نیست. ((تَقْرُبُ إِلَيَّ بِالْإِسْتِهَانَةِ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الْأَبْرَارِ وَ بُغْضِ الْفُجَّارِ)) (نزدیک شو به من با کوچک شمردن دنیا و محبت نیکان و خشم گنه کاران (حدیث قدسی) )

(فرااد جرس ص 19)

# . در شمال شیراز کوهی است که سرچشمه ای با آبی مختصر دارد که آرامگاه شاعر عارفی به نام بابا کوهی در آن جاست. از این عارف دیوان شعری به نام دیوان بابا کوهی نیز موجود است. در کلبه مختصری که در آن جاست، درویشی به نام کوچک علی زندگی می کرد، وی هر از چندی در

کوچه و بازار شهر دیده می شد و اغلب هم با پای برهنه راه می رفت، هرگز ندیدم سؤال کند. آذوقه مختصری تهیه می کرد و به کوه می رفت. این کلبه کمی بالا تر از چشمه و چند درخت و حوضی بود که گاه مردم برای تفریح آن جا می رفتند. یکی از آشنایان می گفت: روزی من بر سر این چشمه رفته بودم هوا تصادفاً بارانی شد. من به کلبه کوچک علی پناه بردم، دیدم قطرات آب از سقف کلبه مادام فرو می ریزد، در نزد خود به این فکر افتادم که این مرد، در فصل سرما با این سقف چگونه می گذرانند؟ تصمیم گرفتم روزی بتایی را بیاورم تا سقف کلبه این مرد را تعمیر کند در همین لحظه سر از گریبان بر داشت و گفت: اگر برای من می خواهی این کار را کنی، من نمی خواهم، اما اگر برای خدا عملی می خواهی انجام دهی، انجام ده. و نیز آشنای ثروتمندی را می شناختم که می گفت: روزی از کوچک علی در خواست اندرزی کردم. گفت: از پشت کردن و ادبار دنیا غمگین مشو. این شخص تقریباً تمام ثروتش از دست رفت و این اندرز در این مصیبت برایش کار ساز بود.

(جان ص 112)

# . چند دیدی که بسا کسان که دختران خویش را به دلربایی، به مردی ثروتمند و عصیان کار شوهر دادند، و یا به بلاد کفر گسیل داشتند و او را در شقاوتی ابدی روانه کردند. مسلم ایشان را از این وبال بعد از مرگ بهره است؛ این حقیر، بی خبر از نکاح دختری در خانواده، در عالم رؤیا دیدم که پدرش او را در آغوش عقربی بس عظیم خوابانید، بعد متوجه شدم که فردای آن شب عقد همان دختر جهت مردی کافر بوده و این شقاوت ها منحصرأ از آن حبّ دنیا است که قلب بسیاری از مردم را جریحه دار نموده است و با همین حبّ دنیا است که بسیاری از مردم فرزندان خویش را با دست خود به کفران و ضلالت می برند و طبعاً بعد از مرگ هم میوه این درختان زقوم را تناول می کنند.

(جان ص 161)

# . ای عزیز! دنیا گونه ای مجنوب می کند یاران خود را که گوششان در برابر اندرز و حکمت کر می شود و در برابر حق می ایستند و مجادله می



کنند، ولی برای احکام باطل هیچ دلیل نمی خواهند و پیرو وسواس های مولای خود شیطانند: ((وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ)) (هستند از مردم گروهی که مجادله می کنند در علم دین، بی دانش و پیروی می کنند هر شیطان رانده شده ای را. (حج آیه 3) ) (بان ص 253)

## (سؤال از محضر استاد)

# . استاد گرامی برای بر گرفتن تعلقات دنیا از دل چه باید کنیم؟

### جواب

وقت فرماید احتیاجات انسان چه نیاز به خوراک یا پوشاک یا مسکن همه محدود است که اکتساب آنها به اندازه نیاز همراه با قناعت، کوشش است که پسندیده و به هیچ وجه مزاحم راه سلوک نیست، ولی بیش از نیاز تکاثر است که « أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ » «شما مردم را، بسیاری اموال و فرزند و عشیره سخت غافل داشته (مورد تکاثر آیه 1)» و تکاثر که محدودیت هم بر آن نیست هلاکت و شقاوت است.

## مناجات

الهی! به منزله خود بارده تا بار دنیا نکشیم؛ به عبادت خود کارده تا کار دنیا سرگرممان ندارد. چشمان را به جمال

خود بکشای، تا به سوی دیگر نظر نکنیم؛ در دل هوای خود انداز، تا جای هوای دیگری نباشد. (تجلی 7 ص 191)

الهی! بر در سرای تو این همه نعمت؛ انس با تو بزرگترین دولت، بندگی تو کردن برترین عزت است؛

به راستی که مردم را چه می شود که همه روز، جان در طلب حطام دنیا می فرسایند؛ ولی روبرو این دولت سرمدی نمی

(تجلی 7 ص 204)

آزند؟!